



وقتی نفس هوا می شود

پال کلانژی

ترجمه‌ی سانا ز کریمی



ketabtabla

سرشناسه: کالانیتی، پال Kalanithi, Paul
عنوان و نام پدیدآور: وقتی نفس هوا می‌شود؛ پال کالانیتی؛ ترجمه‌ی ساناژ کریمی.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات میلکان، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.
شابک: ۹۷۸۰۶۰۰۷۸۴۵۰۹۹۰۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: When breath becomes air, 2016
موضوع: سلامتی -- سوگذشتنامه -- سرطان
شناسه‌ی افزوده: کریمی، ساناژ، مترجم
رده‌بندی کنگره: RC ۲۸۰ الف ۱۳۹۵ ک ۲ / ۹
رده‌بندی دیویی: ۹۹۴۲۴۰۰۹۲/۶۱۶
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۲۸۴۲۰۹

وقتی نفس هوا می شود

پال کلائی
ترجمه‌ی ساناز کریمی



نشر میلکان

وقتی نفس هوا می شود

پال کلائی

ترجمه‌ی ساناز کریمی

ویراسته‌ی مریم صالحی

صفحه‌آرایی و آماده‌سازی: واحد تولید کتاب میلکان

چاپ پانزدهم، ۱۴۰۱

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۴۵-۹۹-۸



نشر میلکان

www.Milkan.ir

info@Milkan.ir

تقدیم به پدر عزیزم، دکتر بهزاد کریمی
که در زمینه‌ی مطالب و اصطلاحات پزشکی متن کمک شایانی کردند.
با قدردانی از محبت و پشتیبانی هر لحظه‌اش.
برای مادر مهربانم که یار همیشگی من است،
و خواهر دوست‌داشتنی‌ام.
- مترجم

یادداشت مترجم

شاهد گذر گوهر لحظه‌های خود هستیم. لحظه‌هایی که می‌گذرند و لبخند، اشک، موفقیت، عشق، شکست، وصل، جدایی، تولد و مرگِ درون آن‌ها از گرد راه می‌رسند.

همه‌ی ما صرف‌نظر از جنسیت، نژاد، ملیت، موقعیت اجتماعی، باور و مکتب، در لحظه‌ی پایان مشترکیم؛ وقت رفتن. مسیری که پیش از این میلیون‌ها بار رفته شده و هنوز، از پس قرن‌ها اسرارآمیز و ناشناخته مانده و شاید وهم‌انگیز. حقیقت تلخی که روی دیگر سکه‌ی نفس‌های همین لحظه‌ی ماست. روزی میان همین هفت روز هفته، ساعت و دقیقه و ثانیه‌ای مثل همین حالا و... آخرین نفس.

آخرین نگاه، آخرین صدا.

آخرین تصویری که روی پرده‌ی چشم‌ها نقش بست کدام بود؟ آخرین فکری که از ذهن گذشت، آخرین مکالمه، آخرین خواب، آخرین بیداری، آخرین همسفران، آخرین دوست، آخرین آهنگ، آخرین روز و ترکیب تلخ آخرین بارها. اگر بدانی آخرین بار همین حالاست، چه؟ صد افسوس که ذات این جاده تصادفی بودن آن است. ناگهان میان مسیری هزارتو، پیش چشم‌ها سبز می‌شود.

هیچ‌کس نمی‌داند آخرین بار کدام است؟

تلخ است، اما هست. دلگیر است، اما هست.

سفری بدون امکان خبر این‌که رسیدم! بدون امکان پرسش این‌که خوبی؟ رفتنی به یکباره و همیشگی که همگان را بهت‌زده می‌کند.

زندگی کن، طوری که آخرین لحظه حسرتی نماند؛ حرف ناگفته‌ای، کار ناتمامی، دل شکسته‌ای.

انگار گریزی از تکرار «پرواز را به خاطر بسپار» نیست، آری! «پرنده رفتنی ست، پرواز را به خاطر بسپار.»

به خاطر بسپار! محبت کن! عشق بورز! در لحظه زندگی کن! فقط زنده نباش، زندگی کن!

در اوج دلگیری و خشم، لحظه‌ای به خاطر آور که هیچ کس از قاعده‌ی «ترک همیشگی» این بازی مستثنی نیست. شاید امروز آخرین روز نفس‌هایش باشد یا آخرین مهلت زندگی او. مرگ به یکباره از راه می‌رسد، همه را غافلگیر می‌کند و برای هر کاری دیر می‌شود.

چه بسا کسانی که در حسرت باری دیگر شنیدن صدایی مانده‌اند، در حسرت به دست آوردن دلی که دیگر نمی‌زند، در حسرت حتا یک نگاه، چند خط تایپ‌شده با دست‌های دوست، در حسرت بودن دیگر!

این لحظه‌های بی‌برگشت را زندگی کن! با همه‌ی وجود! شاید امروز آخرین روز باشد...

وقتی نفس هوا می‌شود روایت واقعیت مشترک زندگی همه‌ی انسان‌هاست؛ رویه‌رویی با مرگ. کتابی که رویارویی با این حقیقت را در مقابل دیدگان و ذهن‌های جست‌وجوگر قرار می‌دهد.

این کتاب برگرفته از خاطرات دکتر کلائی^۱ و بر اساس داستانی واقعی است. هر چند اسامی بیماران، در صورت نام بردن، و همین‌طور مشخصات دیگر - از جمله سن، جنسیت، قومیت، حرفه، نسبت‌های خانوادگی، محل سکونت، سوابق پزشکی یا نوع بیماری - تغییر کرده‌اند. این تغییرات، به‌جز یک مورد، شامل اسامی همکاران و دوستان دکتر کلائی و پزشکان معالج نیز می‌شود. هر گونه تشابه اسمی یا مشخصه کاملاً اتفاقی است.

ای که می‌خواهی زندگی را در مرگ بیابی
اکنون هوایی را دریاب که زمانی نفس بود
نام‌های جدید از راه نرسیده و نام‌های قدیم از یاد رفته‌اند
جسم را زمان به فنا ببرد و روح را هیچ
کمی زمان بده! چرا که هیچ نیستی، جز گام‌هایی به سوی ابدیت

قطعه‌ای از دیوان گلکسا^۱، نوشته‌ی برن پروک فلک گبرول^۲، شاعر و سیاستمدار
انگلیسی

مثل بیمارانه باید با مرگ رویارو می‌شدم و سعی می‌کردم بفهمم چه چیزی به زندگی من ارزش زیستن می‌بخشد. برای انجام این کار به کمک اما هم نیاز داشتم. سرگشته میان دکتر بودن و بیمار بودن. علم پزشکی را ریوررو می‌کردم و برای یافتن جوابها به ادبیات رجوع می‌کردم. در حالی که مرگ خودم پیش رویم بود. جنگیدم تا زندگی گذشته‌ام را از نو بسازم. یا شاید زندگی جدیدی بیابم.

- از متن کتاب -

«انجام کردن این کتاب و بعد فراموش کردنش کار هرکسی نیست.»
- نیو یورگ تايمز

«شادی بخش، عمیقاً و در نهایت ريباً شرح حال دکتر کلانلی بسیار جوان، ثابت می‌کند که مرگ، مهم‌ترین چیزها در مورد زندگی را به ما بیاد می‌دهد.»
- اتول گاولدلی

«به نظرم کتاب وقتی نفس حوامی شود، مایی که هرگز پال کلانلی را ملاقات نکرده‌ایم، هم از مرگش آندوهگین می‌شویم و هم از زندگی‌اش نفع می‌بریم. این کتاب جزو معدود کتاب‌هایی است که آن‌ها را همه‌ای جهانی می‌دانم. خواندنش را به همه توصیه می‌کنم.»
- ان پچنت

